**فقه: زکات، حق المارة، جلسه 34: چهارشنبه 03/09/۱400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

من بحث رابطۀ بین روایت مسعدة بن زیاد و روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر را می‌خواستم تمام شده بدانم ولی به نظرم رسید بعضی از تقریبات فنی اینجا وجود دارد که باید این تقریبات را ما بحث کنیم. بعضی از دوستان اشاراتی که می‌کردند، آن اشارات می‌تواند در قالب‌های فنی بیان بشود و بحث‌هایی دارد که از جهت بحث اصولی خیلی مهم هم هستند. این است که به نظرم رسید باز یک نکاتی را متذکر بشوم. ما در مورد مرسلۀ ابن ابی عمیر، خب مرسلۀ ابن ابی عمیر تعبیرش این بود که المارّ یجوز له الاکل من الثمرة. مسعدة بن زیاد روایتش یک منطوقی دارد و یک مفهومی. ما با این‌که تا حالا آن چیزی که صحبت می‌کردیم با منطوق این روایت می‌سنجیدیم. خب منطوق این روایت این هست که از ثمره‌ای که دیوار برایش محاط هست نمی‌شود خورد. ما عرض می‌کردیم مار اگر درش قصد معتبر باشد خب با این منطوق روایت مسعدة بن زیاد اصلاً تعارض ندارند. اگر نه قصد معتبر نباشد این منطوق روایت مسعدة بن زیاد آن را تقیید می‌کند. عام و خاص مطلق هستند و تقیید می‌کنند. خب اینها همه در جایی هست که ما منطوق روایت مسعدة بن زیاد را بسنجیم با روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر. اما اگر مرسلۀ ابن ابی عمیر را بخواهیم درش عنوان قصد را اخذ کنیم، بگوییم مراد المار من غیر قصدٍ هست و او هست که جائز است ثمره بخورد. این قید من غیر قصدٍ که شما اخذ کردید ولو تعارضی بین این روایت و منطوق روایت مسعدة بن زیاد ایجاد نمی‌کند ولی یک نحو تعارضی با مفهومش درست می‌کند. که حالا اصل تقریب و نحوۀ بحث را می‌خواهم دنبال کنم. یک نکته‌ای قبلاً عرض بکنم این بحث یک مقداری دقیق است رفقا سؤال نکنند می‌خواهم خود بحث را دقت کنید، یک قدری پیچیدگی شاید داشته باشد، سؤال بحث را ممکن است مندمج کند.

ببینید ما در واقع اصل اشکال این است، اگر در روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر ما قید عن غیر قصدٍ را اخذ کنیم. این نتیجه‌اش چی می‌شود؟ نتیجه‌اش یک نحو تعارضی بین این روایت و مفهوم روایت مسعدة بن زیاد پیش می‌آید. چطور؟ آن این است که این روایت می‌گوید المارّ عن غیر قصدٍ یجوز الاکل. از طرف دیگر ما یک روایتی داریم مفهوم روایت مسعدة بن زیاد این می‌شود الثمرة التی لم یحط علیها یجوز الاکل. اطلاق مفهوم اقتضاء می‌کند که نسبت به ثمره‌ای که خارج حائط هست چه مارّ عن قصدٍ باشد چه مارّ عن قصدٍ نباشد اکلش جائز باشد. این چنین که شد قید عن قصدٍ می‌شود لغو. چون خصوصیتی ندارد، از ثمره‌ای که لم یحط علیها می‌شود از آن استفاده کرد طبق مفهوم روایت مسعدة بن زیاد. اطلاق مفهوم روایت مسعدة بن زیاد اقتضاء می‌کند که از آن بشود استفاده کرد حالا چه مارّ عن قصدٍ باشد، چه مار عن قصدٍ نباشد. آن وقت قید عن قصدٍ که در آن روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر اخذ شده می‌شود لغو. در نتیجه یا باید ما از آن غیر عن قصدٍ رفع ید کنیم یا باید از اطلاق مفهوم رفع ید کنیم. یعنی تعارض بین آن قید عن قصدٍ و اطلاق مفهوم استفاده می‌شود. این دو تا بخواهد با همدیگر جمع بشود این دو تا بخواهد با هم جمع بشود لازمه‌اش لغویت تقیید مار به عن قصدٍ هست. که خصوصیتی ندارد. مار چه عن قصدٍ باشد چه عن غیر قصدٍ باشد آن چیزی را که می‌تواند بخورد از ثمرۀ خارج دیوار است دیگر. ثمرۀ داخل دیوار را که نمی‌تواند بخورد. از ثمرۀ خارج دیوار. از ثمرۀ خارج دیوار هم ولو عن قصدٍ هم نباشد مارّ عن غیر قصدٍ باشد هم می‌تواند بخورد، طبق اطلاق مفهوم روایت مسعدة بن زیاد. این اشکالی هست که اینجا دوستان مطرح می‌کردند با یک مقداری بیان فنی.

این اشکال را در دو مرحله باید در موردش بحث کرد. یک مرحله این‌که اگر ما اطلاق مفهوم را قائل شدیم، آیا این تعارض درست هست یا تعارض درست نیست؟

نکتۀ دوم این‌که اگر اصلاً مفهوم اطلاق دارد یا اطلاق ندارد. این دو مرحلۀ بحث.

اما در مورد مرحلۀ اوّل این نکته را توجه بفرمایید، ما هر قیدی که در دلیل اخذ می‌شود این قید باید مفید فایده باشد. فرض کنید من اگر گفتم اکرم العالم العادل. ما چه قائل به مفهوم وصف باشیم، به نحو سالبۀ کلیه، چه قائل به مفهوم وصف به نحو سالبۀ کلیه نباشیم، یک مفهوم دیگری اینجا لاجرم باید قائل بشویم. آن این هست که حکم روی مطلق عالم نرفته، مفهوم اصطلاحی معمولاً اینجور معنا می‌کنند که اگر آن قید منتفی بشود حکم در همۀ صورت‌ها منتفی بشود، عالم عادل که وجوب اکرام دارد اگر عدالت برود، عالم غیر عادل به‌طور کلی باید وجوب اکرام نداشته باشد. این مفاد مفهوم است. اما اگر عالم غیر عادل، بعضی افرادش وجوب اکرام داشته باشند، بعضی افرادش وجوب اکرام نداشته باشند. مثلاً عالم خدمتگزار، آن هم وجوب اکرام داشته باشد. عالم سید، آن هم وجوب اکرام داشته باشد. به‌طوری که عادل علت منحصر بر اکرام نباشد. دخالت در اکرام داشته باشد، ولی علت منحصره نباشد. آن منافاتی با مفهوم به معنای متعارف اصطلاحی ندارد. ولی این‌که عالم تمام العلة باشد، عادل هیچ دخالت نداشته باشد آن می‌گویند لغو است. این است که بحث مفهوم به نحو سالبۀ جزئیه را که مرحوم آقای بروجردی، مرحوم آقای خویی اینها قائل هستند و آن نکته‌اش همین است، می‌گوید لغویت اخذ مفهوم پیش می‌آید. خب این را داشته باشید. این نکته‌ای هم که اینجا هست در واقع اصل نکته سر همین هست که این قید عن غیر قصدٍ باید لغو نباشد. باید این قیدی که عن غیر قصدٍ اینجا اخذ می‌شود لغو نباشد. خب حالا ببینیم این حالا آیا واقعاً این قید لغو است یا لغو نیست؟ چند نکته اینجا هست، اینها را باید دقت کنید. ببینید یک موقعی سائل می‌آید سؤال می‌کند مثلاً من قمی‌ها را احترام بکنم یا نکنم. امام علیه السلام می‌فرمایند قمی‌ها را احترام کنید. ممکن است حکم مال مطلق شیعه باشد، قمی خصوصیتی نداشته باشد. امام علیه السلام چرا فقط پاسخ وجوب اکرام قمی‌ها را بیان کرده؟ چون سؤال سائل خاص بوده. سائل از قمی‌ها سؤال کرده، امام هم همان را پاسخ داده. اینجایی که سؤال سائل خاص هست، نیازی نیست که پاسخ امام علیه السلام غیر آن صورت را هم بیان کند. هر چی سؤال بوده همان را. ممکن است حکم اختصاص نداشته باشد، هیچ خصوصیتی قمی نداشته باشد. حکم مال مطلق شیعه باشد. ولی خب سؤال به یک مورد خاصی اختصاص داشته امام علیه السلام هم همان صورت را جواب داده. اینجا مفهوم ولو به نحو سالبۀ جزئیه هم وجود ندارد. آقای خویی یک تعبیری دارند می‌فرمایند که در لقب که اوضح واضحات هست، آن لقب هم مفهوم به نحو سالبۀ جزئیه دارد. این نیازی به یک توضیحی دارد، لقبی که در سؤال سائل اخذ می‌شود مفهوم ندارد. لقبی که در کلام امام علیه السلام اخذ می‌شود مفهوم دارد. این دو تا باید بینشان تفصیل قائل شد. امام علیه السلام مثلاً می‌گویند اکرم زیداً. خب ما می‌گوییم زید چه خصوصیتی دارد که امام نسبت به زید حکم را بیان کردند. اگر اکرام مطلق شیعه باید اکرام بشود چرا زید را تخصیص به ذکر است؟ ولی یک نفر محل ابتلایش زید بوده می‌آید سؤال می‌کند هل اکرم زیداً؟ امام علیه السلام می‌گویند اکرم زیداً. هیچ خصوصیت هم زید ندارد. ولی سؤال سائل به خاطر نیازی که سائل داشته اختصاص به آن مورد داشته. امام وظیفه‌اش، شأنش، فقط بیان یک مورد خاص نیست. آن که سؤال سائل وقتی نباشد امام سؤالش ابتدایی هست فرق می‌کند به خاطر همین‌که شأن امام علیه السلام در جایی که پاسخ نمی‌دهد و ابتداءً مطلبی را بیان می‌کند این نیست که به یک مورد خاصی اختصاص بدهد. این باعث می‌شود که اگر به یک مورد خاصی اختصاص داده بشود حکم نباید عام عام باشد. این یک نکته.

حالا در همین مثال اگر سائل به جای این‌که بگوید که من قمی را اکرام کنم، سؤالش اینجور بکند، آیا من شیعۀ قمی را اکرام بکنم یا نکنم؟ امام بفرماید نعم. اینجا ممکن است ما بگوییم مفهوم دارد. آن مفهوم از این باب است این‌که سائل گفته شیعۀ قمی، این کأنّه برایش قمی بودن یک خصوصیتی داشته. شیعه مطلقا این حکم را کأنّ ندارد. می‌گوید شیعۀ قمی آیا وجوب اکرام دارد یا ندارد؟ امام علیه السلام اگر بگویند نعم تقریر کردند ارتکاز دخالت قمی بودن در وجوب اکرام را. از این باب بگوییم اگر قرار باشد قمی بودن دخالت نداشته باشد در حکم باید امام بیان کند. ارتکاز دخالت این قید. آن جایی هست که این دو تا را با هم می‌آورد. می‌گوید شیعۀ قمی. شیعۀ قمی، شیعه را ذکر کرده، بعد قمی را سائل قید زده. اگر امام علیه السلام خصوصیت قمی نداشته باشد، مطلق امام وجوب اکرام داشته باشد باید بگویند که اکرم الشیعة سواء کان قمیا ام غیر قمیٍ. خصوصیت ندارد که شما می‌گویید شیعۀ قمی. اگر قید نزنند این معنایش این است که برای قمّیت یک نوع خصوصیت باید قائل باشیم. این یک نوع مفهوم استفاده می‌شود. خب این هم دو مطلب.

نکتۀ سوم این‌که، این‌که ما می‌گوییم قید، قیدی که وجود دارد این قید باید مفید فایده باشد. این در مورد قیود مصرّح بها است. نه قیودی که انصراف آن قیود را ایجاد می‌کنند. ببینید ما در این بحث ما نحن فیه این قید عن قصدٍ را از کجا گفتیم این قید عن قصدٍ اینجا باید بیاید؟ از این جهت است که ما می‌گوییم که اگر سائل در مورد صورت مرور قصدی سؤالش هم تعلّق گرفته باشد به دلیل این‌که آن مرور قصدی حالت خاص هست، یک حالت خاصی هست که یک فرد خفی‌ای هست که شمول حکم نسبت به آن فرد خفی ابهام دارد، اکتفا به اطلاق نمی‌کنند، آن صورت خاص را به خصوصه مورد سؤال قرار می‌دهند. این‌که آن صورت خاصه را بخصوصه مورد سؤال قرار نداده معنایش این است که این صورت خاصه مراد نیست، مرور عن غیر قصدٍ مرادش است. این قید عن غیر قصدٍ نه به خاطر این‌که سائل این قید عن غیر قصدٍ را در سؤالش اخذ کرده مصرّحاً. به خاطر این‌که اگر صورت دیگر را می‌خواست ذکر کند باید تصریح می‌کرد به حسب محاورۀ متعارف، عدم تصریح به آن یک نوع اطلاق، یعنی اطلاق مقامی خاصی به کلام می‌دهد که این مربوط اطلاق مقامی گاهی اوقات مفادش شمول حکم است، گاهی اوقات اطلاق مقامی مفادش تخصیص حکم است، این را داشته باشید. یعنی عدم ذکر قید گاهی اوقات مرادش عام نمی‌شود همیشه. گاهی اوقات عدم ذکر قید مراد را خاص می‌کند. حالا اینجا اگر قید من غیر قصدٍ هیچ خصوصیت نداشته باشد، حکم مال مطلق باشد. اینجا نیازی نیست امام علیه السلام تصریح بکنند. چون اینجور نیست که. اوّلاً سؤال سائل از این مورد خاص است. سائل هم تصریح نکرده به این قید عن غیر قصدٍ که ازش استفاده بشود که این قید عن غیر قصدٍ یک خصوصیتی دارد. بنابراین این خصوصیت داشتن را بخواهیم بگوییم حتماً باید یک نکته‌ای داشته باشد. خب این سه تا نکته را که توجه فرمودید حالا می‌آییم تطبیقش می‌خواهیم بدهیم به این روایت. اوّلاً، نکتۀ اوّل از همین نکتۀ اخیر شروع می‌کنم. این قید عن غیر قصدٍ،‌قیدی هست که به انصراف در روایت مرسلۀ ابن ابی عمیر اخذ شده است. و قیدی که به انصراف در مرسلۀ ابن ابی عمیر وقتی اخذ می‌شود مفهوم ولو به نحو سالبۀ جزئیه ندارد، این یک. نکتۀ دوم این‌که این غیر. حالا اصلاً این قید عن غیر قصدٍ را سائل صریحاً اخذ می‌کرد. می‌گفت المارّ عن غیر قصدٍ یجوز الاکل. اینجوری تعبیر می‌کرد. آیا اینجا مفهوم دارد یا مفهوم ندارد؟ اینجا دقت کنید، در این‌که این عن غیر قصدٍ باید یک دخالتی در حکم داشته باشد این درست است. اگر مطلق مار چه عن غیر قصدٍ باشد چه عن قصدٍ باشد، حکم برایش ثابت باشد نباید امام علیه السلام در مقام پاسخگویی چیز کنند، می‌گویند عن غیر قصدٍ که تو در سؤالت اخذ کردی خصوصیتی ندارد، مطلق المارّ، چه عن قصدٍ باشد چه عن غیر قصدٍ باشد حکم برایش ثابت است. ارتکاز خصوصیت داشتن عن غیر قصدٍ را امام علیه السلام امضاء کردند، ظاهر دلیل این هست که این عن غیر قصدٍ یک خصوصیت دارد. ولی معنای خصوصیت داشتنش این است که مطلق المارّ این حکم را ندارد. و ما هم این را قائل هستیم. اگر قرار بود حکم برای مطلق المار باشد معنای مطلق المار چی می‌شود؟ معنایش این می‌شود که مارّ بتواند از ثمرۀ داخل باغ هم بخورد. ثمرۀ داخل باغ را هم بتواند بخورد، در حالی که روایت مسعدة بن زیاد علی ای تقدیر اجازۀ اکل از ثمرۀ داخل باغ را که نمی‌دهد. بنابراین حکم برای مطلق المارّ ثابت نیست. بله، یک عنوان دیگری اینجا وجود دارد که آن عنوان رابطه‌اش به عنوان المارّ عن غیر قصدٍ عموم و خصوص مطلق است. ببینید مار عن غیر قصدٍ را ما بسنجیم با الثمرة التی لم یحط علیها. المارّ عن غیر قصدٍ اخص مطلق هست نسبت به الثمرة التی لم یحط علیها. الثمرة التی لم یحط علیها ممکن است مارّ عن غیر قصدٍ باشد، ممکن است مار عن قصدٍ باشد. یعنی یک عنوان عامی ممکن است موضوع حکم باشد. ولی این المارّ عن غیر قصدٍ این اقتضاء نمی‌کند که یک عنوان عام‌تری که این مجموع این دو تا نسبت به این مجموعه عام‌تر هست آن حکم درش ثابت نباشد. این را دقت بفرمایید. آن چیزی که اینجا مفهوم هست این هست که مارّ علی وجه الاطلاق حکم ندارد. و این هم ثابت است، درست هم هست. مار، روایت مسعدة بن زیاد اقتضا می‌کند که بعضی اقسام مار حکم برایشان ثابت نباشد. کدام مارها؟ مارّی که می‌خواهد از ثمرۀ داخل باغ بخورد. ثمره‌ای که حیط علیه الحائط. خب از او اجازه نمی‌دهد، ولی این معنایش این نیست که المارّ عن غیر قصدٍ فقط موضوع حکم هست. ممکن است یک موضوع حکم وجود داشته باشد عام‌تر از این باشد. امام علیه السلام چرا آن موضوع عام را بیان نکردند؟ چون سؤال سائل از آن موضوع عام نبوده. سائل المارّ عن غیر قصدٍ سؤال کرده، امام علیه السلام فرمودند المارّ عن غیر قصدٍ می‌شود از ثمره بخورد. اگر سؤال را تعمیم می‌داد امام هم تعمیم جواب می‌داد. این می‌دانید شبیه چی است؟ شبیه این است که سائل سؤال می‌کند آیا قمی را من اکرام کنم؟ امام علیه السلام می‌فرماید بله اکرامش کن. ممکن است حکم مال شیعی باشد، حالا فرض کنید اینجوری تعبیر بکنیم، آیا انسان قمی را من اکرام بکنم؟ انسان قمی. این دو تا را با همدیگر قید بزند. انسان قمی را اکرام بکنم؟ می‌گوید بله انسان قمی را اکرام کن. اینجا قمی خصوصیت دارد، مطلق انسان این حکم را ندارد. مطلق انسان چون اکرام مال شیعه است. و شیعه نسبت به انسان قمی ولو اعم است، تمام مثلاً قمی‌ها مثلاً شیعه هستند. انسان قمی نسبت به شیعه می‌سنجیم اعم است. ولی اینجا دیگر لازم نیست امام علیه السلام حکم مطلق شیعه را بیان کند. بله، اگر حکم مال مطلق الانسان باشد تقیّد به قمی که در سؤال سائل اخذ شده ارتکاز دخالت داشتن قمی در موضوع حکم را به دنبال می‌آورد و امام علیه السلام که پاسخ می‌دهد این ارتکاز را تأیید کرده. پس بنابراین ما این نکات را باید در نظر بگیریم که المارّ عن غیر قصدٍ ولو عن غیر قصدٍ هم قید مصرّح هم باشد، این مفهوم به این، چون در سؤال سائل اخذ شده. اگر در کلام امام علیه السلام بود، در سؤال سائل نبود، آن خب معنایش این هست که چون امام علیه السلام به‌طور طبیعی در مقام بیان موضوع حکم هست، اگر موضوع حکم یک امر اوسعی بود اکتفا نمی‌کرد به المارّ عن غیر قصدٍ. آن موضوع عام‌تر را بیان می‌کرد، آن عیب نداشت. المارّ عن غیر قصدٍ اگر در روایت ابتدایی امام علیه السلام بود می‌توانستیم مفهوم برایش قائل بشویم. ولی این در سؤال سائل هست، وقتی در سؤال سائل هست آن مفهوم ولو به نحو سالبۀ، چون شبیه لقب است اینجا، المارّ عن غیر قصدٍ شبیه لقب است. لقب وقتی در سؤال سائل اخذ می‌شود، مفهوم ولو به نحو سالبۀ جزئیه هم ندارد. این نکته‌ای که می‌خواهم رویش تکیه کنم این است. خب این این مرحلۀ بحث.

مرحلۀ دوم بحث این هست که حالا اصلاً این جملۀ روایت مسعدة، حالا منهای این بحث‌ها، که نتیجۀ این بحث‌اا اگر نتیجۀ این بحث‌ها این هست که اگر روایت مسعدة بن زیاد مفهوم داشته باشد ما باید قائل به این بشویم که نسبت به ثمره‌ای که حائط ندارد، آن شما مطلقا بتوانید استفاده بکنید. پس قید مقصود بودن را که ما اختیار کردیم که قید مقصود بودن شرط است، این دیگر نمی‌توانیم قائل به این قید بشویم. حالا یک نکته‌ای قبل از آن هم من این نکته را عرض کنم خدمت شما. خب این مرحلۀ دوم بحث که عرض کردم که آیا روایت مسعدة بن زیاد اطلاق دارد یا اطلاق ندارد، این خودش هم باید بحث کنیم. منهای حالا تعارضش با روایت ابن ابی عمیر. چون فرض کنید با روایت ابن ابی عمیر اصلاً تعارض ندارد. خب نتیجۀ عدم تعارض داشتنش چی می‌شود؟ نتیجه‌اش این می‌شود که مطلقا از ثمرۀ بیرون باغ اشخاص بتوانند بخورند ولو برای رفتن آن ثمره رفته باشند. این معنایش این است که مقصود بودن دیگر مضر نیست، غیر مقصود بودن شرط نیست، و این بر خلاف عرضی بود که ما در جلسات قبل داشتیم. حالا این بنابراین بحث باید بشود.

بیاییم ببینیم روایت مسعدة بن زیاد اصلاً مفهوم دارد یا مفهوم ندارد؟ یعنی اطلاق دارد مفهومش یا مفهومش اطلاق ندارد؟ روایت مسعدة بن زیاد سؤال این هست:

«حَدَّثَنی جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وَ سُئِلَ عَمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ مِنَ الْفَاكِهَةِ وَ الرُّطَبِ مِمَّا حولَهُمْ» که گفتیم عمدتاً «مِمَّا هُوَ لَهُمْ حَلَالٌ» که عرض کردیم علی القاعده باید همین باشد.

«مِمَّا هُوَ لَهُمْ حَلَالٌ فَقَالَ: «لَا يَأْكُلْ أَحَدٌ إِلَّا مِنْ ضَرُورَةٍ، وَ لَا يُفْسِدْ إِذَا كَانَ عَلَيْهَا فِنَاءٌ مُحَاطٌ.»»

اینجا عما یاکل الناس اشاره به یک واقعیت خارجی است. یک رسمی در خارج وجود داشته از آن رسم خارجی که وجود داشته دارد سؤال می‌کند. این رسم خارجی چی بوده؟ آیا حتی کسی که مقصود هم بوده برای رفتن آن ثمره می‌رفته آن هم مورد سؤال سائل هست، آن معلوم نیست. عمّا یأکل الناس من الفاکهة و الرطب ناظر به یک سیرۀ خارجیه است. سیرۀ خارجیه ممکن است در مورد کسی که آن چیزهایی که در روایات آنها هست یکی ابن السبیل است، کسی که در راه آمده، دارد رد می‌شود به این برخورد کرده. اما کسی که برای خوردن این ثمره اصلاً آمده، آیا آن هم رسم بوده؟ می‌رفتند و حق قائل بودند؟ معلوم نیست.

شاگرد: به خاطر یسیر بودن مثلاً

استاد: معلوم نیست چیز باشد

شاگرد: آن هم رسم بوده.

استاد: نه. ما آن که می‌خواستیم بگوییم گاهی اوقات بعضی افراد نسبت به امور یسیره بی‌اعتنایی می‌کنند یک بحث است، بحث این است که به عنوان یک سیره، اما یاکل الناس، یاکل چیز مضارع است. یعنی عمل مستمر مردم به آن تعلق گرفته.

شاگرد: گاهی به خاطر یسیر بودن، گاهی به خاطر ؟؟؟

استاد: نه، عما یاکل الناس، یعنی آن معلوم نیست که عما یاکل الناس. اگر یاکل الناس مربوطه به چیز باشد

شاگرد: نهایتاً مجمل است دیگر.

استاد: می‌شود اجمال، وقتی اجمال شد نمی‌شود اطلاق گرفت. این یک نکته.

نکتۀ دوم «مِمَّا هُوَ لَهُمْ حَلَالٌ» هست. این «مِمَّا هُوَ لَهُمْ حَلَالٌ» یعنی چی؟

شاگرد: یعنی حضرت هم به اجمال جواب دادند؟

استاد: نه همان صورت. نه، آن موقع مشخص بوده، برای ما مجمل است. نه این‌که سؤال مجمل است. این نکته را هم ضمیمه بکنم، یک بحثی هست در مورد این‌که آیا ترک استیضاح دلیل بر عمومیت هست یا نیست؟ یک بحث خیلی مهمی است که در بحث‌های اصولی عنوان مستقلی ندارد، این را حاج آقا مفصل بحث کردند، ما هم در بحث مجمل و مبین، بحث مجمل و مبین مفصل فرمایشات حاج آقا و فرمایشات آقای صدر و اینها را اینجا مطرح کردیم و اینها، در بحث مجمل و مبین ملاحظه بفرمایید ما بحث کردیم. فقط می‌خواهم یک اشاره‌ای به مبنای حاج آقا اینجا بکنم. حاج آقا مبنایشان این هست که یک چیزی داریم به نام ترک استفصال، که آیا دلیل بر عمومیت هست یا عمومیت نیست، که آقایان می‌گویند دلیل هست. حالا بحث‌هایی دارد. ولی فی الجمله در مورد این‌که ترک استفصال دلیل بر عمومیت هست بحثی نیست. ترک استفصال چی است؟ بنده خدا از یک قضیۀ جزئیه سؤال کرده. می‌گوید برادرم از من قرض خواسته. من واجب است قرض به او بدهم یا واجب نیست قرض به او بدهم. خب شما ممکن است بگویید این سؤال سائل اعم از آن صورتی هست که برادر، برادر پدری باشد یا برادر پدر و مادری باشد. آن برادری که، یک سؤال خاصی موردی است، آن سؤال خاص مورد آن برادرش یا خصوص پدری است یا هم پدری است هم مادری است امثال اینها. ولی سؤال خاص است. یعنی مورد سؤال یک مورد خاصی است، ولی امام علیه السلام نمی‌گویند این برادر شما آیا، اگر حکم اختصاص داشته باشد به برادر پدر و مادری، خب باید برادر، فرض کنید می‌گوید یک کسی مرده، برادرش ازش ارث، یک برادری دارد. این برادر چجوری ارث می‌برد؟ اگر پدر و مادری یک جور ارث برد، پدر تنها یک جور دیگر ارث ببرد خب امام علیه السلام باید سؤال کند که مورد شما چجوری است؟ یا لا اقل در مقام پاسخ بین دو صورت تفصیل قائل بشود. ترک الاستفصال و ترک التفصیل با هم. این‌که امام علیه السلام نه استفصال کند، از مورد، و نه خودش تفصیل قائل بشود این ازش عمومیت استفاده می‌شود. این یک ترک استفصال است.

ولی ترک استیضاح این نیست. سؤال سائل مجمل است. مثلاً می‌گوید آقا برادری آمده از من قرض خواسته. من شک دارم که این مراد از برادر، برادر نسبی است؟ یا برادر ایمانی است؟ و فرض این هست که یک ظهور خاصی در یکی از این دو تا معانی نداشته باشد. آیا ما می‌توانیم به اطلاق بگوییم امام علیه السلام اگر باید استیضاح می‌کردند که آقا مراد از این برادری که شما به کار بردید، برادر ایمانی است؟ یا برادر نسبی است؟ چون استیضاح نکردن نسبت به احتمالات سؤال هم خودشان تفصیل ندادند بگوییم حکم بر جمیع محتملات سؤال جاری است. این اصل بیان.

حاج آقا اینجا اشاره می‌فرمایند از مجموع فرمایشات حاج آقا یک تفصیلی در مسأله استفاده می‌شود. آن تفصیل این است که یک موقعی اجمال در همان زمان امام علیه السلام هم این ۱۰۰ سؤال مجمل بوده. یک موقعی اجمال، اجمال طاری است. اگر در همان زمانی که سؤال مطرح بوده هم اینجور سؤالات مجمل بوده اصلاً برادر در آن موقع دو تا اطلاق داشته. یک اطلاق به معنای برادر ایمانی بوده، یک موقع برادر چیز، هر دویش هم در همان زمان مرسوم بوده. اگر اجمال، اجمال در زمان صدور نص باشد دلالت بر عمومیت می‌کند. اما اگر اجمال طاری باشد. اجمال طاری باشد نمی‌شود استفاده کرد.

شاگرد: مشکوک باشد چی؟

استاد: مشکوک هم باشد باز نمی‌شود استفاده کرد. مشکوک هم باشد قابل استدلال نیست. این محصّل فرمایش. حالا وجهش، همۀ اینها را خیلی بحث دارد، من نمی‌خواهم. این ما نحن فیه هم شبیه همین هست. اما یاکل الناس این چیزی که ما می‌خواهیم بگوییم این اشاره به یک واقعیت خارجی دارد. آن واقعیت خارجی مشخص بوده آن موقع.

شاگرد: یعنی الآن منسوخ شده؟

استاد: نه منسوخ شده، یک رسمی بوده ما آن رسم را نمی‌دانیم چه شکلی بوده.

شاگرد: ؟؟؟ ۳۴:۴۴

استاد: منسوخ شده نه یعنی الآن تحقق ندارد. منسوخ شده تعبیر نکنید. منسوخ شده در مورد احکام شرعیه است. رسمی هست که الآن دائر نیست. لفظ را یک جوری به کار ببرید که یک کمی چیز بشود. این سؤال در مورد یک رسم خارجی است ما این رسم خارجی را نمی‌دانیم چیست. اجمال پیدا می‌کند. و اجمالش در زمان صدور نص نبوده. الآن برای ما مجمل است. سؤال امام علیه السلام یک مورد معین بوده، امام طبق آن مورد معیّن جواب داده. دیگر این اطلاق ندارد دیگر. این یک.

شاگرد: شخص طبق همان شواهد روایی و اینها رفته بوده گاهی اوقات برود لا ابالی‌گری

استاد: نه ما دلیل نداریم این مستمر بوده، نه دلیل نداریم اصلاً.

شاگرد: شاهد این‌که آن موقع ؟؟؟

استاد: نه دلیل نداریم. آن مقداری که ما دلیل داریم آن مقدار این است، آن‌که بعضی‌ها فتوا می‌دادند امثال اینها، آن می‌آید. حالا آن هم شاهد چیز نداریم. یک بحث ضرورت هست که می‌خورده که سؤال سائل اعم از ضرورت است. جواب امام علیه السلام پیداست که سؤال اختصاص به صورت ضرورت ندارد. آن چیزی که وجود داشته می‌تواند خوردن عن غیر قصدٍ از اکل باشد. اما خوردن عن قصدٍ وجود داشته باشد این واضح نیست. خب این یک.

بیاییم این یک مرحله. «مِمَّا هُوَ لَهُمْ حَلَالٌ»، این «مِمَّا هُوَ لَهُمْ حَلَالٌ» یعنی چی؟ ما معانی مختلف کردیم. این احتمال در این بحث، این احتمالی که این «مِمَّا هُوَ لَهُمْ حَلَالٌ» یعنی آن چیزی که مردم می‌خورند به اعتقاد حلیت. بما انه حلالٌ می‌خورند. یعنی در واقع سؤال این هست که آن فتوای عامه‌ای که به حلیت بعضی از مأکولات هست و مردم هم بر طبق این فتواها عمل می‌کنند، این فتوا درست است یا درست نیست؟ یعنی هل فتوی العامة بحلیة الاکل من الفاکهة التی سببت اکل الناس اینها.

حالا به تناسب آقای موسوی اردبیلی می‌گفتند که من رفته بودم اوائل انقلاب در یک جایی تبلیغ رفته بودم، یک کتابی آمدم بردارم آن صاحبش گفت عربی است، تا گفت عربی است فهمیدم خیلی بی‌سواد است. این کسی که عربی بودن برایش خیلی بزرگ است و کأنّه کسی که بتواند عربی حرف بزند این خیلی باید آدم با سوادی باشد این معنایش این است که این خیلی خودش بی‌سواد است که اینجور. می‌گفت این باعث شد که اعتماد به نفس پیدا کردیم هر چی خواستیم آنجا گفتیم. حالا ما می‌گویم عربی است از باب این‌که خب حالا به هر حال ما عربی هم بلد.

شاگرد: صاحبش طلبه بوده؟

استاد: آره آخوند سنی بوده امام استای آنجا بوده، بعد داستان‌هایی داشته در مورد آن چیزها و آنها. حالا می‌گویم عربی است اشاره به آن قصه است که حالا یک کمی عربی می‌خواهیم بگوییم خیلی عالمی، عالمیت خودمان را بیان کنیم و از باب مزاح و اینها.

شاگرد: ما که نگفتیم عربی است که

استاد: بعداً

حالا نکته‌ای که می‌خواهم بگویم این است خلاصه، سؤال سائل این هست یک فتوایی به حلیت منشاء عمل خارجی مردم شده است. می‌گوید این عمل خارجی که معلول آن فتوای به حلیت هست آیا این درست است یا درست نیست؟ که روح قضیه این است که آن فتوا درست است یا درست نیست، برای این‌که ما این را بشناسیم باید آن فتوا را بشناسیم تا بعد بفهمیم سؤال از چی بوده. آیا عامه کسی فتوا می‌داده است به این‌که مارّ عن قصدٍ یجوز له الاکل؟ معلوم نیست. ممکن است این قید اتفاقی بودن مرور، عرض کردم یک سری افراد که از عامه، بعضی‌هایشان که اصلاً فتوا به حرمت می‌دادند. به خصوص متأخرینشان. یعنی از شافعی به بعد، از مالک و شافعی به بعد همۀ اینها جائز، تقریباً محرّم هست جز احمد بن حنبل علی بعض نقل‌ها. احمد بن حنبل ازش دو گونه روایت مختلف شده، یک روایت اختصاص داده به ضرورت، یک روایت به غیر ضرورت اختصاص داده. آن که هست قدیمی‌ها هست. قدیمی‌ها از عبارت‌هایشان همین مرّ مرّهایی هست که در روایت‌های ما هست. که من مرّ علی بستانٍ یجوز له الاکل امثال اینها. آن مرّها ممکن است اصلاً صورت مسأله‌اش همین خصوص به اصطلاح مارّی هست که غاصب نیست، و الا مار غاصب از محل سؤال آنها خارج شد. البته آنها در مورد غیر غاصب بعضی از عبارت‌هایشان اطلاق دارد، حتی می‌تواند اجازه داشتند داخل باغ بشوند. اینجور تصور نکنید. مار غیر غاصب حق دارد، حتی داخل باغ بشود بخورد. امام علیه السلام این را نهی کرده، گفته نه داخل باغ نمی‌توانید بشوید. این ممکن است صورت مسأله مار غیر قاصد است، ولی می‌گوید مار غیر قاصد اگر می‌خواهد از بیرون بخورد اشکال ندارد. می‌خواهد داخل بشود فقط در صورت ضرورت اشکال دارد. آن وقت اگر این روایت احتمال هم داشته باشد این روایت به این معنا باشد این روایت هیچگونه اطلاقی نسبت به غیر مقصود ندارد اصلاً. بنابر این به نظر می‌رسد، ولو احتمال این معنا در این معنا برود دیگر این روایت را در مورد مارّ عن قصدٍ اطلاق نمی‌شود برایش قائل شد. یعنی مقسم کلام امام علیه السلام صورت سؤال سائل است. اوسع از سؤال سائل نمی‌توانیم قائل بشویم.

شاگرد: سؤال سائل مگر قاعدتاً ؟؟؟ ۴۱:۲۷ ضرورت باشد یعنی

استاد: نه سؤال سائل را که

شاگرد: چون عامه را می‌خواهد، فتوای عامه اگر طبق، یعنی به فتوای عامه باشد که غیر ضرورت

استاد: نه متقدمینشان جائز می‌دانستند. آن که هست از زمان شافعی به بعد است. در مورد

شاگرد: می‌خواهید بگویید رسم و فرقی بین ضرورت و غیر ضرورت نیست.

استاد: نه، این‌که حتماً همینجور است. از خود روایت هم که همین استفاده می‌شود که در غیر صورت ضرورت هم مردم می‌خوردند. البته مما هو لهم حلالٌ چون یک ابهاماتی دارد که باز مما هو لهم ناظر به چی است؟ ناظر به فتواست؟ یا ناظر به این است که هو لهم یعنی مثلاً وکیلی، امثال اینها. حالا من این را وارد چیزش نمی‌خواهم بشوم که ظاهراً «مِمَّا هُوَ لَهُمْ حَلَالٌ» را باید به این معنا بگیریم. اگر بخواهیم «مِمَّا هُوَ لَهُمْ حَلَالٌ» را به آن معنای چیز بگیریم،

شاگرد: اماره

استاد: حالا اماره و اینها را بگذارید کنار. مثلاً «مِمَّا هُوَ لَهُمْ حَلَالٌ» این هست که یکی کسی که در باغ کار می‌کند برایشان حلیت تجویز کرده. کسی که در باغ چیز کرده آن اجازه داده. صورت مسأله این باشد، این تفصیل بین فناء محاط و عدم فناء محاط دیگر دخالتی نخواهد داشت. یعنی آن که، یعنی سؤال این هست که آیا تحلیل اجیر و مملوک و قیّم باغی که از طرف مالک حق تحلیل ندارند، اثر دارد یا اثر ندارد، تفصیل امام بلا وجه می‌شود. آن احتمالی که می‌دادیم به نظر می‌رسد که، چون فرقی ندارد، حالا فناء محاط باشد یا فناء محاط نباشد. در تحلیل، در بی اثر بودن تحلیل آن اجیر و مملوک و قیّم این‌که بخواهد از فناء محاط بخورد، از ثمره‌ای که حاط علیه الحائط بخورد، یا از ثمره‌ای که لم یحط علیه الحائط بخورد هیچ تأثیر ندارد. این است که به نظرم می‌رسد آن معنایی را که ما، یکی از معانی مطلب را می‌گفتیم آن معنا را نباید مطرح کنیم. حالا معانی دیگری که اینجا هست این‌که می‌گویم «مِمَّا هُوَ لَهُمْ حَلَالٌ» یعنی اماره‌ای بر حلیتش وجود داشته باشد آن شاید اشکال ندارد آن را مثلاً بگوییم که شارع مقدس گفته جایی که امارۀ بر حلیت باشد این اماره ممضی هست به شرطی که امارۀ بر خلاف نباشد. فناء محاط به معنای امارۀ بر خلاف باشد آن اشکالی ندارد. ولی آن معنایی که مما هو لهم حلال به آن معنا گرفتن وجهی ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان